

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره روایات نیمه بود.

دیروز من جمله این روایتی را که به مناسبت از کتاب محمد بن قیس بود، البته من گفتم قال یعنی امیر المومنین (ع). احتمال دارد که قال همان خود امام باقر (ع) باشد. لازم نیست که امیر المومنین (ع) باشد.

و روایات را به اصطلاح به یک مناسبتی روایاتی که عناوین دارد که ثلاثة لا یدخل من الجنة. این مجموعه روایاتی است. یک عدد سنگینی هم هست؛ یعنی ذهن من اگر بخواهد کسی از آقایان حال داشته باشد، با همین کامپیوترها جمع آوری بکند، فکر می کنم مخصوصا اگر بخواهد سند و مصدر را هم اضافه بکند، یک چهل پنجاه صفحه ای صد صفحه ای، خیلی روایت است به این مضمون. و در مصادر عامه هم به اسانید متعدد و متون متعدد. در کتب ما هم همین طور. به اسانید متعدد و متون متعدد. بعضی هایش فقط یکی دارد؛ مثلا لا یدخل الجنة تمام؛ این جوری دارد. و بعضی هایش دو تا دارد، بعضی سه تا دارد، بعضی بیشتر دارد، بعضی عدد دارد. بعضی عدد ندارد، مثلا لا یدخل الجنة کذا و کذا، عدد نگفته است. فقط همان افراد را آورده است.

و انصافا هم بحث لطیفی است. یعنی انصافا من اول فکر نمی کردم. بعد که نگاه کردم یک مقدار کلمات عامه و متون عامه و اسانیدشان، معلوم شد یک باب واسعی است این لا یدخل الجنة کذا و کذا.

علی ای حال در عده ای از روایات عنوان ثلاثة را دارد، عده ای ندارد. ولذا من یک احتمال می دهم به لحاظ مجموع با قطع نظر از بررسی سند عند السنة و الشیعه، شاید بشود به لحاظ مضمون این طور نتیجه گرفت. شاید لفظ ثلاثة هم از خود پیغمبر (ص) نباشد. لذا هم بین مسلمان ها خیلی تأکید نشده، چرا سه تا می گوید، چهار تا نمی گوید، چهار تا را می گوید، سه تا نمی گوید. شاید حتی صحابه هم که جمع، مثلا ایشان گفته که قال رسول الله (ص) ثلاثة، این ثلاثة را خود صحابه جمع کردند. در کلام پیغمبر (ص) آن سه مورد بوده، لفظ ثلاثة نبوده. چون خیلی از موارد هم نداریم ثلاثة. بعضی ها هم یکی است.

مقتضای قاعده باید این طور بگوییم. عناوین متعددی را پیغمبر (ص) راجع به آنها لا یدخل الجنة فرمودند. آن وقت بعضی ها سه تایش را جمع کردند، بعضی چهار تا، بعضی عدد آوردند، بعضی عدد نیاوردند. و زیاد است انصافا زیاد است. متن مشهورتر در ثلاثة، در بین

اهل سنت قاطع رحم است و به اصطلاح بعضی به اصطلاح منان هست و مسئله مدمن خمر. حالا منان یک چیز دیگر هم هست. بعضی هایش نمام، شاید کمش خیلی کم است نمام یا قتات. این در متن اهل سنت در ثلاثه.

در ثلاثه ما در بعضی منان است، در بعضی فتاک است، در بعضی قتال است الی آخره که دیروز خواندیم. مغتاب است. مختال است. مختال کسی که تکبر و غرور دارد. خیلا، خیلا این که انسان با یک حالت غروری راه برود.

در متون ما قاطع رحم نیست. اما خب هست ثابت است.

علی ای حال اگر حالی داشته باشد انسان این متون را جمع بکند، یک مضمون لطیفی است. یعنی لا یدخل الجنة حالا یا مفردا یا ثلاثه اربع، یا با خصوصیات که هست.

و بعید هم نیست. من عرض بکنم شاید مثلا در اصلش یک تکه بوده، دانه دانه بوده، یا دو تا با هم بوده، یا صحابه یا غیر صحابه اینها را جمع کردند. یعنی مثلا ما دیروز اگر یادتان باشد یک روایت خواندیم از موسی بن جعفر (ع) در همین بابی که هست، در شماره ۶، قال علیه السلام حرمت الجنة علی ثلاث، نمام مدمن الخمر و دیوث؛ دیوث هم در بعضی از مصادر اهل سنت هست. آن هم ذکر شده است.

دقت کردید؟ گفتیم دیروز که مثلا اینجا شاید مثلا قال موسی بن جعفر (ع) قال رسول الله (ص). این دیروز در ذهنم بود. البته بعد از اینکه تأمل کردم در متون فراوانش، بعید هم نیست کلام خود امام (ع) باشد. یعنی خود امام (ع) این سه تا را جمع کرده، این ثلاثه را خود، می آیند چون عرض کردم وقتی انسان نگاه می کند به حدیث و در اجباه مختلف در بعضی ثلاث است، در اهل سنت، خیلی هایش هم ندارد ثلاثه. یا مثلا لا یدخل الجنة نمام، فقط یکی دارد. یا لا یدخل الجنة فلان و فلان، عدد ذکر نشده است. عملا سه تا است یا عملا چهار تاست یا بیشتر، بعضی ها بیشتر هم دارد، لکن لفظ عدد نیامده.

پس اگر فرض کنیم مثلا این کلام خود موسی بن جعفر (ع) باشد، به این معنا که جمع بین روایات رسول الله (ص) کرده باشد؛ این دیگر مشکل ندارد. دقت می کنید؟ یعنی همان بحثی را که من اشاره کردم که ممکن است اهل سنت به ما اشکال بکنند که اینجا چرا موسی بن جعفر (ع) فرموده؟ ما همچنین متنی نداریم اصلا. من باب مثال می گویم. جوابش این است که این متن واحدی نیست در حقیقت. روشن شد؟

این در حقیقت مفرداتی بوده یا مثلا صحابی جمع کرده یا امام (ع) جمع کرده، ما هم می توانیم، مثلا می گوئیم دو نفر وارد بهشت نمی شوند. دقت می کنید؟ غرض این از مواردی نیست که بگوئیم چرا آنجا گفت واحد، یکی نمام، آن جا گفت سه تا، آن جا گفت چهار

تا، آنجا گفت دو تا، آنجا عدد نیاورد. من فکر می‌کنم احتمالاً روایاتی که نقل شده، عین متن الفاظ رسول الله (ص) نباشد. جمع بین کرده باشند. چون بعضی هایش هم به اعتقاد خودمان جزو صحیح است، صحیح است حالا دیگر، جمعی کرده باشند.

عرض کردم در ثلاثه که آنها بیشتر نقل کردند قاطع رحم هست. در این یکی ما نیست.

خب این راجع به مثلاً محرمه الجنة علی القتاتین المشاءین بالنمیمه؛ این یکی آمده است. همین در کتاب اعمال مانع من دخول الجنة، این کتاب اعمال مانع عرض کردم جزو آثار مرحوم احمد بن جعفر قمی است. مرد بزرگواری است. حالا نمی‌دانیم جعفر بن، احمد بن احمد، ۶: ۴۹ مرد جلیل القدری است. عده‌ای از کتاب‌های ایشان چاپ شده تازگی، مثل همین الاعمال المانعه، الغایات، الاخبار المستسله؛ به نظرم اخبار مستسله دیدم حالا نمی‌دانم چاپ شده یا من از جایی نقل می‌کنم! و الاعمال المانعه یا الاعمال المانعه من الجنة.

ایشان در آنجا دارد که عن حذیفه، ۷: ۲۲ سمعت رسول الله (ص) يقول لا یدخل الجنة نمام؛ این همان متنی است که در بخاری و مسلم آمده است. این متن لا یدخل الجنة، ببینید در این یکی است. سه تا هم نیست، دو تا هم نیست، یکی است.

حالا به هر حال این راجع به این. یک نکته دیگری که در این روایت هست، عرض کردم یکی اش مشکل متنش هم بود، یکی مثلاً بود بخیل. حالا مثلاً بخیل ۷: ۵۳ تعجب آور است الان. البته کلمه بخیل را هم دیشب که ما این گفتیم این را سرچ بکنند به اصطلاح خودشان با این کامپیوترها، در یکی از روایات اهل سنت هم بود. کلمه بخیل بود. در متون ما احتمالاً یک چیزی جابجا شده، یا مغتاب است، یا مختال است، مختال هم بعضی‌ها، یا قتال است، یا بخیل است، بخیل شاید همان مختال و مغتاب بوده. شاید آن مثلاً بد نوشته شده. مختال اگر الفش نباشد با بخیل خیلی نزدیک می‌شود. این احتمالش هست.

نکته مهم‌تر این است که این متن روایت می‌گوید لا یدخل الجنة؛ خب این معنایش این نیست که داخل نار می‌شود. خب لا یدخل النار اصلاً جنة هم ندارد. اصلاً مراد جدی این روایات چیست؟ انصافش بعضی از مواردش به ذهن می‌آید مراد خلود در نار است. یعنی این از آتش بیرون نمی‌آید. تا آخر در آتش می‌ماند. لا یدخل الجنة، کنایه باشد از اینکه اینها، لکن اگر این مطلب باشد، درست هم باشد، انصافاً با بعضی هایش نمی‌سازد. با مغتاب نمی‌سازد، با مختال نمی‌سازد، با بخیل نمی‌سازد. بله، با قتال می‌سازد. کارش آدم کشی است نه قاتل. یعنی بعضی از این مفرداتی که دقت فرمودید؟ بعضی هایش با خلود می‌سازد. بعضی هایش با خلود نمی‌سازد. مثلاً مغتاب خالدافی النار

باشد خیلی بعید است. اما کسی که سفاک الدماء باشد، چون متنی داریم سفاک الدماء و نه قاتل، نه سفک دم، نه یسفک دم المحترمه، سفاک للدماء، این می آید.

و من کرارا عرض کردم حالا دیگر اینجا بخواهیم وارد بحث بشویم طول می کشد. عرض کردیم یکی از اسالیب بیان در لغت عرب و در زمان رسول الله (ص) بلکه در ظاهر آیات مبارکه، این چون خیلی مهم است، حالا در بحث لا ضرر توضیحش را می دهم انشاء الله تعالی اگر زنده بودیم. یکی از شواهد بیانی همین نکته است. که تعبیر، تعبیر سلبی است، لکن مراد ایجابی است. مثلا دارد لا یدخل الجنة، لکن مراد جدی، یدخل النار، مراد این است.

س: حالت ثالثه ندارد

ج: اهان، یا حالا حالت ثالثه یا بگویم این مثلا اصطلاح بوده آن زمان.

پس بنابراین دو احتمال در لا یدخل الجنة هست؛ یکی این که مراد این باشد که استحقاق نار دارد که کبیره بودن اثبات می شود. یکی اینکه احتمال دارد خلود در نار مراد باشد. که اینها مخلد هستند در آتش و لذا لا یدخل الجنة. اصلا اینها داخل بهشت نمی شوند. خب انصافا دومی اش خلاف ظاهر است. با متونی که دارد، خیلی خلاف ظاهر است. چون حساب خلود ولو ما قائل به خلود نار، علامه طباطبایی رحمه الله قائل نبوده به خلود، ظواهر آیات و روایات که دال بر خلود به تعبیر آنها خیلی مشکل است، لکن علی ای حال با خود این عناوینی که در این روایت به متون مختلف آمده، با بعضی نمی سازد. با مغتاب نمی سازد، با مختال نمی سازد، با بخیل نمی سازد. غرض این خیلی مشکل دارد.

س: حاج آقا این نکته را فرمودید موارد استفاده حرمت از اینها، یک بار دیگر می فرمایید؟

ج: بله آقا؟

س: استفاده حرمت از این تعابیر

ج: خب چون بشارت به، هان، این نکته سومی که خوب شد گفتید.

نکته سوم ما عرض کردیم در باب استفاده حرمت عرض کردیم متأسفانه روایات شرعی ما و ادله شرعی، چه کتاب و چه سنت، چه روایات، اینها تعابیرشان مختلف است. ما در آن تحلیلی که عرض کردیم یا مقام ملاکات است، یا حب و بغض است، یا اراده است و ثم

جعل است، ثم فعلیت و ارسال رسل، ثم تنجز بوصول المكلف ثم الامثال؛ این مراتب هفت گانه را که عرض کردیم. عرض کردیم در تعابیر شرعی ما گاهی اوقات ملاکات آمده. البته استفاده حکم از ملاکات یک مقدار مشکل است، مخصوصاً که ما الان در عده‌ای از روایات در باب مکروهات روایت دارد که خیلی تشدید در ملاکات است. یا در باب مستحبات تشدید در ملاکات است.

لذا یک مقدار مشکل است. البته خب استشمام یعنی این که فقیه بتواند بفهمد و از لحن کتاب و خصوصیتی که مراد جدی روایت استحباب است یا وجوب است، کراهت است یا وجوب حرمت است، ظاهراً بر می‌گردد به شواهد. لکن به هر حال یکی از راه‌های ملاکات، ترتب آثار دنیوی و اخروی است.

که ما عرض کردیم یک ترتب دنیوی داریم، یک تمثل برزخی داریم و یک تحقق اخروی. روایاتی که مشعر به تحقق اخروی است به نظر ما ناظر به ملاکات غیبی است. چون ملاکات دارای طبیعی است که ما هم درک می‌کنیم، لکن یک ملاکات غیبی دارد که ما درک نمی‌کنیم. و عرض کردیم اینها که می‌گویند رجوع به ملاکات بکنیم، مشکل ملاکات در شرایع الهیه، چون حضرت حق سبحانه تعالی احاطه بر تمام وجود من البدو الی الختم دارند، لذا اینجا ممکن است ملاکش برگردد به ختم قصه، یعنی روز قیامت.

این تعابیر به حسب آن تقسیم بندی که ما کردیم. ما یک تقسیم بندی خاص خودمان کردیم. که گاهی بیان حکم با بیان ملاکات است. این داخل در این قسم می‌شود. لکن این ملاکات، ملاکات غیبی است؛ یعنی بشر به طور طبیعی امکان ندارد به اینها برسد. با اشراع و عرفان و با هیچی به اینها نمی‌رسد. اینها طریق وحیدش وحی است. غیر از این ندارد. فقط منحصر به وحی است. این ملاکات غیبیه منحصر است به وحی.

آن وقت چون تأکید شده روی جنة، و اعمالی که آمده به استثنای یکی دو تایش که حالا اختلاف نسخ باشد، اعمال بسیار شدیدی است، انصافاً ما باشیم و مقتضای قاعده بالا یدخل الجنة می‌شود اثبات کرد یدخل النار به همان قاعده‌ای که عرض کردم. این ما شواهدش را در اصطلاحات قرآنی و در روایات ذکر کردیم. یعنی خوب دقت بکنید.

این یک نکته فنی است. چون الان منشأ خیلی شبهات شد در لا ضرر. می‌گویند مفاد لا ضرر نفی است، جعل نیست. اثبات نیست. این نکته فنی اش این است. خوب دقت بکنید. آن نکته فنی یک نکته اوسعی دارد. آن نکته اوسع این است که شواهد این طور نشان می‌دهد که جزيرة العرب و زمان رسول الله (ص) و محیط مکه و مکه حالا، مدینه یک کمی بعدتر جور دیگر، یک محیط قانونی نبوده اصولاً. مثلاً فرض کنید می‌گویند قانون در عراق در به اصطلاح آن کیست؟ به اصطلاح حمورابی، چهار هزار سال قبل است. خب الان آن به اصطلاح

مجموعه قوانین حمورابی چاپ شده به عنوان المثله. مثله همان مال حمورابی است. حدود به نظرم ۳۷۰۰ تا ماده قانونی است. ۳۶۰۰- ۷۰۰ تا. دیدم من عده ای را. خیلی حالت توضیح المسائل دارد. مثلاً اگر شخصی یک گاوی خرید، بعد چنین کرد، بعد چنان کرد، بعد به یکی دیگر این جوری فروخت، خیلی همچین ریزه دارد، فتوای جنبه کلیات ندارد. این قوانین حمورابی که من دیدم، جنبه کلیات ندارد. آن چند تایی که من دیدم، همه اش را ندیدم.

بینید در عراق بوده، در یونان بوده، در مصر بوده، چین احتمال قوی دارد. خود جزيرة العرب حالت قانونی نداشته است. این بحث کبروی. چون بحث قانونی نداشته، تعابیر قانونی نداشته، لذا ممکن بوده که یک مطلب را به سه چهار لغت بیان بکنند. بعدها که اصول درست شد، فقه اصولی، سعی کردند منسجم بکنند. لکن انسجامش این جوری شد؛ مثلاً صیغه افعَل. اما در زبان قرآن همه با صیغه افعَل نیست. همه با صیغه لا تفعل نیست. مشکل کار این است.

اضافه بر این که همه با صیغه نیست، یک مشکل دیگری بود که باز اصولیین توجه نکردند. تعابیر قرآنی بعضی هایش ناظر به مقام ملاکات است، بعضی هایش ناظر به مقام حب است، ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين. چون خدا دوست داره پس بگویم مستحب است. خب این ممکن است به لحاظ قانونی مشکل داشته باشد. خدا در مقام ملاکات دوست داشته باشد، اما جعل نکرده. خوب دقت بکنید. چون آن که تأثیر دارد جعل است. اول ملاکات است، بعد حب و بغض است، بعضی اراده و ۱۷:۱۰ است، بعد جعل است.

پس ما چند تا مشکل داریم؛ یک مشکل که حالا خود تعبیر بود. چند تا حالا من فعلاً نمی گویم. لذا خوب دقت بکنید. بحثی هست که در زبان عربی در زبان خود قرآن، و حتی تا مدت ها بعد در لسان روایات، تعابیر خیلی قانونی نیست. و حتی خیلی از احکام که جنبه وضعی دارد، این را به تعبیر تکلیفی آوردند. این هم یک مشکل. مثلاً لا تصلی فی وبر ما لا یکلف؛ این ظاهرش نهی است دیگر. ظاهرش این است که لا تصلی. لکن الان علمای اصول ما می گویند نه، این ناظر به وضع است. حکم وضعی است. ارشاد است برای مانعیت. لا تصلی فی وبر. این از همان حکم وضعی.

بینید اینها را همه را بریزید در یک به اصطلاح پاتیل به قول امروزی ها. همه را بریزید در یک مجموعه. آن مجموعه این که تعابیر قانونی در مجموعه کتاب و سنت یکنواخت مثل این متن قانونی که الان شما دارید نیست. لذا یکی از نکات مهمی که در اهل بیت (ع) بوده این بوده که این نکات را روشن بکنند. که این تعبیر اینجا وجوب است، اینجا استحباب است، اینجا این است. مثلاً لا ضرر و لا ضرار؛ خب اگر ما باشیم و الان همین که الان از زمان ما مثلاً دیگر زمان متأخر ما مثل شیخ و دیگران مطرح شده که لا ضرر نفی می کند، اثبات نمی کند.

رفع عن امتی ما اضطرروا الیه، رفع عن امتی سهو و نسیان؛ می گویند این مفادش نفی است. خوب دقت بکنید. خب اگر مفادش نهی است، شما در نماز فراموش کردید ذکر رکوع نگفتید. آمدند قدما گفتند آقا ما به همین حدیث رفع تمسک می کنیم. رفع عن امتی سهو دیگر، چون فراموش کردند نسیان. ذکر رکوع نگفتی نمازت درست است.

این متأخرین ما مثل آقای خویی و دیگران اشکالشان چیست؟ این آیه و حدیث مبارکه می گوید من نسیان را برداشتم، اما چه کسی گفت این نماز امر دارد؟ امر نماز که درست نمی کند. فرض کنید نماز ده جزء داشته، یکی هم ذکر رکوع بوده. شما فراموش کردید. رفع می گوید این وجوب ذکر برداشته شد، اما شما مأمورید به نماز نه جزئی تا درست باشد. این از کجا؟ نهایتش شما عاصی نیستید. دقت کردید؟

پس این یک بحثی بود. بحث لا ضرر. شما یک کتابی را خریدید ده هزار تومان، بعد معلوم شد قیمتش هزار تومان است. راضی هم بودید، با رضایت خاطر، لکن به تصور اینکه قیمتش مثلاً هشت تومان، نه تومان است، یازده تومان است، شما ده هزار تومان خریدید، بعد معلوم شد قیمتش هزار تومان است. اینها آمدند تمسک کردند به لا ضرر. اینها می گویند لا ضرر فوقش بیاید بگوید که ضرر ندارید شما. فوقش بگوید لزوم عقد نیست؛ چون عقد لازم بود. اما بیاید یک چیزی به نام حق خیار قرار بدهد. دقت بکنید که قابل ارث باشد، قابل اسقاط، حق است دیگر بحث وضعی است. دقت می کنید؟ اینها الان در زمان ما این اصطلاح زیاد متعارف شده که لا ضرر مشرع نیست. یعنی لا ضرر اثبات نمی کند. لا ضرر نفی می کند. حدیث رفع نفی می کند، اثبات نمی کند. و هلم جرا.

جوابش انشاء الله روشن شد؟ جوابش این است که این یک تعبیر قانونی است که در کتاب و سنت آمده است. و این تعبیر قانونی که ظاهرش نفی است، مراد جدی اثبات است. ظاهرش نفی است. اما می آید مراد جدی، مثلاً اسکنوهن ... و لا تضاروهن؛ به زنها ضرر نزنید، به مطلقه ها ضرر نزنید، این در تفسیر از ابی حنیفه، ضرر یعنی لا اینها خوش معاملگی. ببینید ضرر نرسانید یعنی خوش معاملگی بکنید. لا ضرر و لا ضرار آمد؛ می گوید لا ضرر و لا ضرار جعل حق شفعه می کند برایتان. لا ضرر و لا ضرار جعل حق خیار می کند. خب انصافاً این خلاف ظاهر است. یعنی به حسب ظاهر حق با اینهاست.

لکن من عرض کردم این نکته را خوب دقت بفرمایید؛ عمده حدیث رفع هم که آمد، من توضیحش را دادم اخیراً. عمده حدیث رفع که در فقه اسلامی آمد، یا لا ضرر، چون آمدند با بهای زیادی را درست کردند. مثلاً ما در باب خیار شاید دو تا روایت داشتیم. این همه خیار، خیار غبن، همین خیار غبن، اصلاً ما روایت در خیار غبن نداریم، با لا ضرر درست کردیم. خیلی احکام شفعه را، عرض کردم من سابقاً،

دو تا باب در فقه هست، که فقها چه سنی چه شیعه چه زیدی غیره، همه شان به این لا ضرر خیلی تمسک کردند. یکی بابخیاریکی باب شفعه. نصوص آنجا کم است، به لا ضرر مراجعه کردند. خب این مبتنی است بر اینکه لا ضرر جنبه اثبات داشته باشد.

مثلا داریم که در موردی که شک می شود که این کار، امام (ع) می فرمایند نه این کار را انجام بدهد برای شوهر بگیرد، مثلا محل کلام است. چه؟ لا تعطل المرأة، ان المرأة؛ چون زن نباید معطل بشود؛ یعنی زن بی شوهر بماند. بایک امر نفیی. در روایت دارد که مثلا در نماز جمعه شلوغ بود، یک جسدی افتاد، دیدند مرده است. خب مرده، کسی گناهکار نیست، شناخته نشد. در روایت دارد که من بیت المال. خوب دقت می کنید؟ ببینید ثبوت دیه. این را از بیت المال. لا یطل دم امرأ مسلم؛ آن لا یطل سلب است. من الان به شما گفتم چون ممکن است به این زودی به لا ضرر نرسیم. آن سر مطلب را گفتیم، آن لم مطلب را.

یعنی ما اگر بررسی بکنیم در روایات و در آیات مبارکه، خیلی جاها تعبیر سلب است، مراد ایجاب است.

س: ۲۳:۱۷

ج: خب دیگر این طور دیگر.

در متون اهل سنت لا یطلی هست، البته صحیحش لا یُطَل است اصلا. نباید برود به باب مجهول. لکن جرا غلطا علی السنة فقهای اهل سنت لا یطل دم. لکن در روایات ما لا ییطل؛ چند دفعه دیگر هم عرض کردم، لا ییطل تقریبا عجمانی است به قول معروف. همچین لفظ غیر عربی دارد. یطل یک لفظ عربی متینی است. صحیحش لا یُطَل دم امرء مسلم؛ باب فعل یفعل؛ طل یطل. لکن مشهورش علی السنة فقها یعنی فقهای سنی، غلطا لا یطل دم امرء مسلم؛ بعضی از آقایان به ادبیات من اشکال نکنند که لا یطل باب افعال است اینجا درست نیست، یعنی مجهول درست نیست، لکن عرض کردم این طور قرائت غلطی شده مشهور است. مثل اضحی لمن احرمت له، اضحی، ضحی یعنی بروز. لکن این غلط است، صحیحش اضحی لمن احرمت له، به کسر اول و فتح آخری. ما الان به عکس می خوانیم. اضحی لمن احرمت له. لکن این غلط است. این در روایات ما هم هست. اضحی لمن احرمت له از حسن بصری هم نقل شده است. قرائت شده اضحی لمن، متعارف در السنه فقها سنتا و شیعتا چون شیعه ها هم دارند. اضحی لمن احرمت له. آن هم صحیحش اضحی لمن احرمت له؛ یعنی ضحی یضحی امر از ضحی یضحی است نه اضحی یضحی که امرش بشود اضحی. حالا این بحث هایش ادبی اش باشد جای خودش.

س: اشکال دارد اضحی یعنی به عنوان کشتن ۲۴:۵۲

ج: نه این مال بروز است. یعنی وقتی احرام بستنی بالای سرت سایه نیانداز.

س: اضحی هم از باب

ج: آن ضح اولاً ضح می گویند بعدش هم اینجا مراد آن است. لذا می گویند ضحی. ضحی به معنای برز، ابرز لمن احرمت له. نه اضحی که باب افعال باشد.

علی ای حال اینها غلطهایی است که خوانده شده است. حالا اینهاش نکته اش نیست. آن نکته اساسی لا یُطَل یا لا یُطَل دم امرء مسلم، ببینید این نفی است. لکن چه در آوردند؟ اثبات که دیه اش را از بیت المال بدهیم. حالا شما می خواهید بگویید لا یطَل دم امرء مسلم، خون مسلمان هدر نمی شود. طَل به معنای هدر شدن. هدر نمی شود، خب بشود، کسی که نمی داند قاتلش کیست. یک کسی در نماز جمعه، نماز جمعه تمام شده، جنازه ای افتاده. این که ما بخواهیم فرض کنید از بیت المال به قول امروزی از بودجه، بیایم پولش را بدهیم، پول شخص را، خب خلاف است دلیل می خواهد خب. با همین لا یطَل، نکته فنی روشن شد؟ با یک امری که ظاهرش نفی است، با دلیلی که ظاهرش نفی است، اثبات را درست کردند. و این استدلال شده، خوب دقت کنید. یعنی در کلمات امام (ع) استدلال شده، که این را دیه اش را از بیت المال بدهید؛ چون لا یطَل دم یا یبطل دم امرء مسلم؛ پس این چون به این نحو جایی گفته نشده من تکرار می کنم گاهی اوقات بعضی مطالب را چون جزو فواید است.

پس این در حقیقت این بحثی را که مرحوم شیخ و دیگران مطرح کردند که لا ضرر مفادش نفی است. و لذا راه دیگر هم عده ای رفتند، دیگر نمی خواهم طول بکشد. عرض کردم این نکته فنی اش این است که من عرض کردم.

لذا شما اگر به کتب علمای زیدی حتی مثلاً، شیعه، سنی، در همان قرن چهارم، عرض کردم لا ضرر آمدنش در فقه غیر از آن قصه، خود همین که از پیغمبر (ص) نقل شده، همین قصه که سندش هم معتبر است مال زراره عن ابی جعفر (ع) که حضرت به آن ثمره فرمودند که این درخت را اذیت نکن، گفت نه آقا، می خریم قبول نکرد، بعد فرمودند حضرت انک رجل مضار و لا ضرر و لا ضرار اذهب فقلعها، بکن آن درخت را بکن، ورمی بها، ببینید، فرمودند لا ضرر و لا ضرار، تطبیق کردند. و لذا آنجا این بحث را ما مطرح کردیم. این یک نوع تطبیق لا ضرار است. ممکن است در زمان ما قاضی جور دیگری تطبیق بکند. آن تطبیق است. این بحث آنجا مطرح کردیم، آیا در زمان ما اگر کسی درخت داشت، حالا اگر ممکن است یک دستگاهی بیاورند، این درخت را با ریشه اش در بیاورند خراب هم نشود. هست دستگاههایی که در می آورد درخت سه متر چهار متر از زمین با ریشه اش در می آورد. خب معلوم نیست این درختی که موجود زنده است انسان بکند

بیاندازد دور، یعنی چوب می شود تبدیل به چوب می شود. با لا ضرر و لا ضرار اثبات کرد که بکن. ببینید این بکن حکم است. خب یک نحو دیگرش هم این است که لا ضرر و لا ضرار اصلا ما می گوئیم این اصلا ملک تو نیست، من نفی ملکیت تو را می کنم. یا به زور، ما اصلا می رویم از بیت المال یک پولی می گیریم در خانه ات می اندازیم، بخواهی یا نخواهی، در حسابت وارد می کنیم به قول امروزی، این مبلغ را در حسابت وارد می کنیم.

ببینید پس این لا ضرر و لا ضرار را تطبیق کردن، این سر این بوده، آن تطبیق در روایات ماست، در روایات عامه این لا ضرر و لا ضرار تطبیق نشده. خود قصه هم در کتب عامه خیلی نیامده. سنن بیهقی آمده، ابن ابی الحدید دارد. بیشتر هم به ابی جعفر بر می گردد. امام باقر (ع) برگرداند. خودشان ندارند از ثمره بن جندب.

علی ای حال کیف ما کان اما بعد شما نگاه بکنید، استدلال فقهی به روایت لا ضرر پیش ما به طور طبیعی از شیخ طوسی شروع شده است. چون در خلاف شیخ طوسی این را آورده، مثلا خود مرحوم صدوق، البته صدوق اینجا به، مثلا نوشته که به لا ضرر و لا ضرار تمسک کرده که اگر وارث مسلمان بود و مورث میت بود، ارث می برد. ایشان به این لا ضرر، حالا با اینکه اثبات هم، اصلا نمی خواهم وارد کیفیت استدلال بشوم.

خوب این را دقت بکنید، من کمی امروز توضیح زیاد دادم. چون این الان در بین معاصرین ما خیلی مشکل شده که لا ضرر و لا ضرار نفی است، چطور اثبات می کند؟ آن وقت ما در قرآن هم داریم، لا تضار والدۀ بولدها؛ اینجا نفی است. مراد قیام است. تقویت و نگهداری بچه است. آمده لا تضار. و لا تضار و هن تضیق علیهن؛ این ببینید لا یدخل الجنه، تعبیر به لا یدخل الجنه.

عرض کردیم تمام این نکات، آن نکات فنی اش این است. پس بنابراین مراد از لا یدخل الجنه؛ این است که یدخل النار. اگر هم یدخل النار پس حرام است، بلکه از کبائر است.

اما از لا یدخل الجنه در بیاوریم خلود در نار در کل اینها کمی مشکل است.

خب برگردیم به بقیه روایات دیگر وقت هم دارد تمام می شود بواش بواش.

حدیث شماره ۴ را چون اینها را متن ها را دیروز خواندیم. حالا فقط به خاطر بعضی از فوائد سند را می خوانیم.

مرحوم صدوق قدس الله نفسه فرمودند حدثنی محمد بن علی ماجیلویه استاد ایشان. این کمی مشکل دارد این سند چند بار عرض کردیم. قال حدثنی عمی محمد بن ابی القاسم، این محمد بن ابی القاسم همین جد این به اصطلاح محمد بن علی است. اینجا تعبیر به عمی کرده با اینکه جد ایشان است. من توضیحاتی را عرض کردم. با مجموعه اسانید باید جور دیگر این عبارت را معنا بکنیم. حالا خیلی طول می کشد، و وقتش باشد.

س: کدام روایت را فرمودید؟

ج: شماره ۴ باب ۱۳۳

داریم روایت تمام را می خوانیم. همان روایت دیروز تا رسیدیم

عن محمد بن ابی القاسم، ایشان داماد برقی هم هست. عن محمد بن علی الکوفی، این همان صیرفی است، ابو سمینه. چند بار عرض کردم این چند جور اسم دارد، غرض اشتباه نشود. محمد بن علی، همین که مرحوم فضل هم گفته که اشر الکذابین، این آقای محمد بن علی کوفی. عرض کردم ایشان در قم می آید و مخصوصا مرحوم برقی زیاد از او نقل می کند. بعد هم احمد اشعری بیرونش می کند از قم. می گوید این کذاب است و اینها. لکن روایاتش الان در کتب ما هست. در کتب محاسن برقی هم هست.

عن عثمان بن عفان السدوسی، درست نمی شناسیم.

عن علی بن غالب البصری عن رجل عن ابی عبدالله (ع). عرض کردیم ایشان خودش غالبا کتاب های کوفی را آورده در قم. شأنش غالبا این است.

قال لا یدخل الجنة سفاک للدماء، دیروز توضیح دادیم، اینجا ما داریم، جای دیگر هم الان نداریم.

حدیث شماره ۵، باز در ثواب الاعمال. البته این حدیث در امالی هم هست. یک اختلاف مختصری هم دارد امالی اش.

حدثنی علی بن احمد، این در این کتاب ثواب الاعمال حدثنی علی بن احمد بن موسی نمی شناسیم او را. معلوم است صدوق توسط سه چهار نفر که همه شان از مشایخ مجهول ما هستند. به نظرم می آید مشایخ درجه دو و سه قم بودند. علمایی در قم بودند، آن طور مشهور نبودند. و این هم به خاطر اینکه مرحوم محمد بن جعفر اسدی در تهران یا در ری آن زمان، مجهولا زندگی می کرده است. چون ایشان برای نشر تشیع به ری آمده بوده. و رابطه با نائب دارد مستقیم. نائب امام (ع). لذا مجهول.

مرحوم صدوق دو سه نفر از این آقایان قمی هستند رفتند در ری با او ملاقات کردند، از آنها نقل می کند. یکی هم حدیث معروف به زیارت جامعه کبیره از همین راه است. البته آنجاسه نفر یا دو نفر هستند. اینجا فقط یکی را اسم برده است. و در این دو تا، در کتاب امالی حدثنا دارد، در کتاب ثواب الاعمال حدثی دارد. یا بعید است مرحوم صدوق این قدر تسامح بکنند. بنایشان به این است که اگر وقتی آن شیخ که حدیث می کرده تنها بوده، حدثی بگوییم. اگر کسان دیگری هم بودند حدثا بوده است. بنا به طور طبیعی این است. به طور طبیعی عرض می کنم. فرق بین حدثی و حدثنا این است. اگر تنها به او گفته حدثی، اگر کسان دیگری هم بودند می گفته حدثنا. لکن چون کتاب یکی است؛ یعنی شیخ یکی است، مولف یکی است، صدوق، کتابش دو تا است. در ثواب الاعمال حدثی آورده، در کتاب امالی هر دو مورد را حدثنا آورده است. حالا شاید هم حدثی بوده بعد دو مرتبه حدثنا شده است.

قال حدثی موسی بن عمران نخعی، ایشان موسی بن عمران احتمالا از اصلش از کوفه بوده، ایشان هم آمده به ری ساکن شده است. البته این شخص در اکثر نسخ اسمش موسی بن عمران است. در خود کتاب صدوق بعضی از من جمله در زیارت جامعه کبیره موسی بن عبدالله هم آمده. احتمال می دهم سهوی باشد.

آقایان یک قاعده ای دارند، وقتی این طور می شود می گویند یکی اش نسبت به جد است، یکی نسبت به پدر. احتمالی که من می دهم یک سهوی رخ داده، لکن موسی بن عمران مشهورتر است. عنوان عمران مشهورتر است. نمی شناسیم، ایشان را نمی شناسیم. احتمال می دهم، احتمال می دهم بعدها از کوفه به ری آمده. و مرحوم اسدی از ایشان حدیث نقل کرده.

قال حدثی حسین بن یزید، این حسین بن یزید همان نوفلی معروف است. اسم نوفلی زیاد شنیدید، نوفلی عن السکونی. این حسین بن یزید نوفلی است.

عرض کردم ما به طور طبیعی در میان روایات ما که نوفلی داریم، دو تا نوفلی داریم. یکی دو نفر مال مدینه هستند، اسماعیل بن فضل نوفلی اینها مال مدینه هستند. آن نوفلی ها از بنی هاشم هستند. پسرعموهای امام صادق (ع) هستند. آن نوفلی ها. یک نوفلی ها هم در کوفه داریم، اینها نخعی هستند، از یمنی هستند. آن دو تا سید هستند اینها سید نیستند.

پس این که می گوید موسی بن عمران نخعی، یعنی نوفلی نخعی. نوفل یک بطنی است از نخع. قال حدثی حسین بن یزید نوفلی؛ این حسین بن یزید، عموی موسی بن عمران است. در خیلی جاها هم دارد عن عمی حسین بن یزید. عموی ایشان است، لکن به هر حال

راجع به حسین بن یزید نوشته و قیل انه غلافی آخر عمره؛ شاید آمدنش به ری برای بعضی از قضایای سیاسی بوده، شاید غلو در اینجا غلو سیاسی باشد. یعنی آمده بوده برای ری برای بعضی از مثلاً قضایای اجتماعی.

قال حدثني حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام. پس به لحاظ رجالی، استاد شیخ صدوق چندان شناخته نیست. موسی بن عمران نخعی چندان شناخته نیست. حسین بن یزید نوفلی هم توثیق خاصی ندارد. به خاطر همان کتاب سکونی توثیق شده است.

قال حدثني حفص بن غياث عرض کردیم ایشان از چهره‌های معروف کوفه بوده که بعد هم قاضی شده است. و ایشان یک جزوه‌ای را کراسی را از امام صادق (ع) نقل کرده. ۱۷۰ تا حدیث اگر اشتباه نکرده باشم. نجاشی را نگاه کنید آنجایی که کتاب ۱۷۰ تا حدیث دارد. عن جعفر بن محمد (ع) عن آبائه عن علی (ع) قال قال رسول الله (ص)؛ این سند را دیروز نخواندیم. البته این حدیث هم کلاً جنبه‌های ملاکات غیبی دارد. که مثلاً افرادی در بهشت ۴: ۳۷ این طور است، عده‌ای بوی دهانشان این طور است، عده‌ای، چهار طایفه را نوشته، آن وقت از اینها سوال می‌کند که شما چرا، هر کدام یک شرحی دارد. فقط من اینجا دارد که یکی بله، ثم يقال الذی یسبل فوه قیحا و دما، ما بال الابد قد اذانا علی ما بنا من الادی فیقول ان الابد کان یحاکي؛ این کلمه یحاکي را فقط می‌خواستم.

یحاکي و محاکات همان تقلید مراد است. تقلید یعنی کسی یک کار بکند انسان انجامش بدهد. این تقلید مراد این است. نه تقلید. این که می‌گویند تقلید کار حیوان است مراد آن است. آن محاکات. اصلاً تقلیدی که در، این در زبان فارسی کلمه تقلید آورده، با آن تقلید دیگر اشتباه شده است. در عربی آن که می‌گویند تقلید کار میمون است، این در عربی تقلید نمی‌گویند، می‌گویند محاکات. محاکات یعنی انسان کار دیگری را حکایت بکند. مثل آن، آن دستش را بالا ببرد، این هم بالا ببرد، بیاورد پایین این هم بیاورد، میمون این کار را می‌کند، تقلیدی که می‌گویند. این تقلیدی که ما در فقه می‌گوییم این نیست. این محاکات یعنی به اصطلاح یعنی کار دیگری. و مراد این فینظر الی کلمة خبیثه فیفسد بها یا یسندها، کارهای زشتی را مثلاً بگوید این جور می‌کنم، آن جور می‌کنم، محاکات مراد این است.

حدیث شماره ۶،

س: فرمودید این بیان ملاکات یعنی

ج: بله خب، چرا

س: آن وقت ملاک اینجا به چه معناست؟

ج: یعنی آثاری که در روز قیامت واقع می شود.

س: ملاک به معنای آثار است؟

ج: آثار. از اول عالم خلقت بگیرید تا روز قیامت، این ملاکات تمام اینها را می گیرد.

شماره ۶، حدیثی محمد بن حسن، مراد ابن الولید است. قال حدثني محمد بن الحسن صفار، عن البرقي، برقي پسر. قال حدثني عدة من اصحابنا، خب حالا به هر حال مجهول است. عن علي بن اسباط، من عرض کردم شواهد ما حاکی نیست که مرحوم برقي پسر کوفه رفته باشد. چون علی بن اسباط اهل کوفه است، ظاهرا از عده ای از همین علی بن اسباط در کوفه عن علی بن جعفر. علی بن اسباط کسانی است که از علی بن جعفر نقل می کند.

عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال حرمت الجنة علی ثلاث، نمام و مدمن الخمر و دیوث؛ آن روشن شد اشکال که اگر بگویند که روایتی با این متن ما نداریم، جوابش را من عرض کردم.

امالی صدوق، حدیث شماره ۷؛ این حدیث این جور سندها در کتاب صدوق نسبتا هست. ایشان این جور حدیثا علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله البرقي؛ دارد ایشان عده ای از ۳۹:۵۵ این هم ما الان نمی شناسیم. عرض کردیم ما از مشایخ قم انصافا خیلی ها را نمی شناسیم. عیبی بر اینها نباشد.

قال حدثني ابی عن جدی، ببینید این علی پسر احمد پسر عبدالله پسر برقي پسر. احمد بن ابی عبدالله برقي پسر است. دقت کردید؟ پس در حقیقت استاد صدوق نوه پسر برقي پسر است. یعنی به سه واسطه می رسد به برقي پسر. لذا گفت حدیثی ابی، ابی که می شود؟ احمد می شود. عن جده، احمد باز از جد خودش احمد برقي.

و من توضیح عرض کردم ما الان این دو نفر را نمی شناسیم. یعنی استاد صدوق و پدرش. لکن به هر حال اینها خاندان برقي هستند در قم. ما الان از اینها اصلا اطلاعی نداریم که نجف آمدند، عراق آمدند، بغداد آمدند، کوفه آمدند، اما دارد صدوق. و توضیحاتش را عرض کردیم. اولاً احتمال دارد که اینها جزو مشایخ بودند، ما خبر نداریم، یعنی علم ما کم باشد.

و علی تقدیر این که جزو مشایخ هم نباشند. جزو مثلا افراد عادی باشند، مشایخ عادی نه مشایخ اجلا، ظاهرا صدوق اعتماد بر یک قرینه عرفی کرده است. آن قرینه عرفی مثلا یک کتابی می گویند در خاندان فلان هست، خاندان فیض کاشانی مثلا. یک خاندان های علمی

هستند. ظاهراً اعتماد به این کرده است. یعنی آثار برقی را از راه نوه پسر برقی، نبیره، بعد از نوه نبیره می شود دیگر. از نبیره برقی، از پدرش که نوه برقی است، از خود برقی. این جوری. چون من این را گفتم که کلاً بدانید. معلومات ما راجع به این دو نفر ضعیف است. معلومات ما کم است. اما شاید هم جزو مشایخ بودند. اگر هم نبودند، نکته فنی اش این است.

س: فاصله سنی مرحوم صدوق با برقی این قدر می شود؟

ج: خب می شود. از جدش اگر نقل کند

قال حدثني، مرحوم کلینی با یک واسطه نقل می کند ایشان با دو واسطه. مشکلی ندارد. قال الجده احمد، این احمد بن ابی عبدالله البرقی همان برقی صاحب محاسن است. برقی پسر. قال حدثني جعفر بن عبدالله الناریجی، عن عبد الجبار بن محمد عن داود الشعیری؛ نمی شناسیم. احتمال می دهیم کلاً کتاب نبوده، یک قصه ای نقل کرده است. یک قصه ای زبان به زبان به قول سینه به سینه.

عن الربیع، این به اصطلاح امروزی های ما می گویند وزیر دربار یا رئیس دفتر. رئیس دفتر ویژه مثلاً جناب آقای منصور. و در سابق حاجب می گویند. اینجا نوشته صاحب. این حاجب منصور بوده است. این مسئول دفتر بود که چه کسانی بروند. آن وقت این قصه حضرت صادق (ع) که حضرت صادق (ع) احضارش کرده و بعد گفتند راجع به، بعد هم حضرت آیه مبارکه ان جائکم فاسق بنبأ می خواند، بعدش هم مسئله حرزی که حضرت داشتند. اما حالا در این روایت بله، حالا نکته لطیفش این است که سجع و قافیه را هم مراعات کرده مثلاً آن روایتی که از صاحب بن عباد نقل کرده. و نحن لک انصار و اعوان، که حضرت به منصور فرموده باشد، حالا خب دیگر سند خیلی وضعش خراب است.

و لملک دعائم و ارکان، ما امرت بالعرف و الاحسان و امضیت فی الرعیة احکام القرآن و ۴۳:۲۵ این هم مثل همان سجع و قافیه است که آن روز خواندیم. لکن شأن امام (ع) اجل است که این جور تعابیر راجع به منصور فرموده باشد. این را هم خواندیم برای فایده اش. و الا بقیه را خود آقایان مراجعه کنند.

مرحوم سید فضل الله، حدیث شماره ۸ در مستدرک، سید فضل الله راوندی در نوادره. عرض کردم این نوادر سید فضل الله سید فضل الله راوندی همان کتاب اشعثیات یا جعفریات است. دیگر توضیح نمی دهیم که احتمال کتاب کلینی باشد، کتاب سکونی باشد.

قال رسول الله (ص) انما خلق الله جنۃ عدن خلق لبنها، لبن مثل کلم. جمع لبنه یا مثل کلمه. لبن یعنی آجر، خشت. خلق لبنها من ذهب يتلؤلؤ و مسک مدور، مسک به اصطلاح چیز، مسک می خواهند مثلاً با آب مخلوط کردند می خواهند پخش کنند.

ثم اهتزت، این که من عرض کردم اگر این روایت لا یدخل الجنة جمع بشود، در عده‌ای از روایات لا یدخل الجنة این مقدمه را هم دارد. هم ما داریم هم سنی‌ها. خلاصه اش این است که وقتی خدا بهشت را خلق کرد، فرمود تو چقدر مثلاً زیبایی، ایشان گفت چند نفر در من جا ندارند. یکی هم همین قاتل رحم، مدمن خمر، فتان و قتال و الی آخره. دقت کردید؟

در عده‌ای از، در سنی‌ها هم هست. این هم در سکونی نقل کرده. اصحاب ما این را حذف کردند این روایت را.

در عوالی نقل کرده لا یدخل الجنة قتات و لا نمام؛ حالا نمی‌فهمیم فرق بین قتات و نمام.

حدیث شماره ۱۰ بالاسناد المتقدم فی باب فضل الصلاة فی حدیث وصیة النبی (ص) لابی ذر. عرض کردم چون حدیث مفصلی است، پنج شش صفحه، هفت هشت صفحه است. یا ابا ذر، یا ابا ذر، ایشان یک جا حدیث را سندش را آورده، بقیه را احاله به آنجا داده. و طولانی هم هست سندش.

عرض کردیم کرارا حدیث ضعیف است و به ذهن ما با این هیئت مجموعی جعل شده. مفردات دارد، اما هیئت مجموعی اش جعل است.

یا ابا ذر لا یدخل الجنة قتات، این مال حدیث حذیفه بوده، برداشته چسبانده، ابا ذر هم به او نسبت داده.

حدیث شماره ۱۱، حدثنا حسین بن احمد؛ این هم باز از مواردی است که ما در مشایخ صدوق درست نمی‌شناسیم. یکی از مشایخ معروف قم، احمد بن ادریس اشعری است که گاهی هم به او ابو علی اشعری می‌گویند. بسیار بزرگوار و جلیل القدر است. جزو اشاعره معروف قم است، احمد بن ادریس استاد کلینی هم هست. ایشان یک آقا زاده‌ای دارد به نام حسین. گاهی هم صدوق می‌گوید حسین بن احمد. حسین بن احمد بن. این حسین گاهی آثار پدرش را یعنی صدوق گاهی آثار را از راه حسین گرفته. این را هم ما الان هیچی نمی‌شناسیم جز همین راهی که صدوق گرفته.

آقایانی که در بغداد بودند مثل شیخ و اینها، چیزی راجع به ایشان ننوشته‌اند. علی‌ای حال به اصطلاح شوخی همیشگی ما آقا زاده است و خیلی اطلاع نداریم.

قال حدثني ابيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابي عمير، بقيه سند خیلی خوب است. هیچ مشکلی ندارد. اجلاء هم هستند نه اینکه فقط خوب است. خود احمد بن ادریس جزو اجلاء است. یعقوب جزو اجلاء است. ابن ابی عمیر جزو اجلاء است. معاویه بن وهب هم جزو اجلاست.

عن ابي سعيد هاشم، این هاشم بن حیان یا هشام بن حیان، معروف تر همان هاشم است. معروف است به ابو سعید بکاری. ظاهراً جزو واقفیه است و شاید هم تند بوده است. منتهی آقای خویی در واقفی بودنش یک تأملی کردند. بعید نیست ثقة باشد. قابل قبول باشد. خیلی اجلا از او نقل کردند، مثل مرحوم ابن ابی عمیر، مثل مرحوم صفار و اینها. روایتش هم نسبتاً خوب است زیاد است.

قال اربعة لا يدخلون الجنة، كاهن و منافق و مدمن الخمر و قتات الى آخره.

حدیث شماره ۱۲، مرحوم شیخ صدوق ابی قال حدثني احمد بن ادریس؛ خوب دقت بکنید، یکی از افکاری که بعضی قائلند به نظریه تعویض اینجاست. مثلاً می گویند صدوق یک طریق خوب به احمد بن ادریس دارد. ابیه پدرش. آنجا طریقتش بد بود. پسر احمد بن ادریس از پدرش. حسین از پدرش. خب این را جابجا می کنیم. آن هم که حسین است می گویم ابیه مثلاً. این همان تعبیری است که گفتیم باطل است.

قال حدثني احمد بن ابي عبد الله که مراد برقی پسر است. حدثني عثمان بن عيسى عن عمر بن خالد؛ عرض کردیم عمر بن خالد از بزرگان زیدیه است. ایشان کتابی را به زید نسبت داده.

عن زيد بن علي عن ابيه عن ابيه صلوات الله عليهم قال قال تحرم الجنة على ثلاث؛ نمام، منان هم دارد. قتال، قتات هم دارد، مدمن الخمر هم دارد. حدیث الان در کتب زیدیه هست. دیروز مصادر حدیث را از چیز توضیح عرض کردیم.

آن وقت امالی مرحوم شیخ طوسی امالی شیخ المفید، مراد از شیخ المفید در اینجا پسر شیخ طوسی است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین